

پیاده‌سازی جلسه‌ی ۸۶ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۱ آذر ۹۷

فهرست مطالب

- ۱- ایمان به غیب، نکته‌ای مهم در سوره بقره ۳
- ۱-۱- تفاوت دیمانسیون‌ی علوم غیبی سه بُعدی با علوم دنیوی دو بُعدی ۳
- ۱-۲- التقاط؛ نتیجه اضافه کردن بُعد «غیب» به علوم دو بُعدی ۳
- ۱-۳- غیرقابل حساب و کتاب بودن حساب و کتاب خدا ۴
- ۱-۳-۱- رسیدن رزق از جاهای بی گمان، خاصیت حرکت متقیانه ۵
- ۱-۳-۲- استفاده از تعبیر شانس، به دلیل عدم باور به غیب ۶
- ۱-۳-۳- توصیه به تقوا و ایمان به رزق بی حساب در پی آن ۷
- ۱-۴- منطق دین، غیرموجه برای نگاه دو بُعدی ۸
- ۱-۵- توحید؛ ریشه‌ی ایمان به غیب ۸
- ۲- مقدماتی در بحث شفاعت ۹
- ۲-۱- مقدمه اول: عقل منور، نتیجه قلب خداجو ۹
- ۲-۲- مقدمه دو؛ ساده بودن نظام‌سازی اسلامی ۱۰
- ۲-۲-۱- توجه به منطق و حیانی در بحث نظام‌سازی اسلامی ۱۱
- ۲-۳- نقد آیات به «وَأَلَدَ مَوْلَاكَ إِسْرَائِيلَ» در بحث شفاعت ۱۲
- ۲-۳-۱- انذار خدا برای کسانی که قائلند به فرزند دار بودن خدا ۱۲
- ۲-۳-۲- اعتقاد به دختر داشتن خدا، نشأت گرفته از عدم ایمان به آخرت ۱۳
- ۲-۳-۳- اعتقاد اکثر ما به «فرزند مؤنث داشتن خدا»!! ۱۴
- ۳- توصیه به سبک زندگی جهادی به یاد مرحوم امیر اژدری ۱۴

آیات اصلی: ۱۲۲ و ۱۲۳ بقره

آیات دیگر: ۲ و ۳ طلاق، ۲ تا ۴ کهف، ۱۹ تا ۲۹ نجم،

موضوعات اصلی: ایمان به غیب، طرح بحث ولد، سبک زندگی جهادی

موضوعات فرعی: علوم غیبی سه بُعدی، علوم دنیوی دو بُعدی، توحید، عقل منور، شفاعت، مرحوم اژدری

(بقره: ۱۲۲) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ (بقره: ۱۲۳) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ؛

۱- ایمان به غیب، نکته‌ای مهم در سوره بقره

[۲-] نکته‌ی کلی‌ای را که داشتیم در سوره بقره عرض می‌کردیم و باید مرتب آن را یادآور بشویم تا بدانید در چه پازلی بازی می‌کنیم. این خلاصه را دقت کنید چون بحثی نظام‌ساز است. این پازل، پازل **ایمان به غیب** است و ایمان به محاسباتی که به محاسبات در نمی‌آید. این نکته را اول به زبان دانشجویی و بعد به زبان آدم‌وار می‌گوییم.

۱-۱- تفاوت دیمانسیونی علوم غیبی سه بُعدی با علوم دنیوی دو بُعدی

[۲+] یک نکته‌ی خیلی اساسی وجود دارد در این جور بحث‌ها؛ ما همیشه دچار التقاط شدیم؛ یعنی یک سری علمی درآمده از منطق دو بُعدی. این‌ها علمی است که از سر هبوط انسان درآمده است. گفته‌اند: ما «مَنِّ و سَلْوَا» و زندگی آسمانی نمی‌خواهیم. ما می‌خواهیم زمینی زمینی و به تعبیر قرآن (اعراف: ۱۷۶) «أُخْلِدَ إِلَى الْأَرْضِ» زندگی کنیم. این خودش موجب تولید علمی شده که دو بُعدی هستند؛ یعنی این علوم کفِ زمین است که یک دسته محاسبات دنیوی برای ما درست کرده است: علم اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و بقیه علوم. در صورتی که آنچه که دین می‌خواهد معرفی کند، زده زیر میز و سه بُعدی معرفی کرده است! به پیغمبرش هم گفته (نساء: ۱۱۳) «...وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...»؛ من یک چیزهایی دارم به تو یاد می‌دهم که عمراً بلد بشوی! نمی‌گوید: یک چیزی یاد بدهم که بلد نیستی. هزار سال هم بروی دانش‌افزایی بکنی، این‌هایی که من می‌گویم در آن نیست. به عبارتی دین زده زیر میز در تولید علم؛ طبیعتاً علوم سه بُعدی به وجود آورده و جهان را از منظری سه بُعدی دیده است؛ لذا آنچه که بقیه در محاسباتشان دارند، تفاوت دیمانسیونی دارد با آنچه که دین دارد. در تفاوت‌های دیمانسیونی شما نمی‌توانید بگویید چه چیز از چه چیز بزرگتر است، یا چه چیز به اضافه چه چیزی است. اصلاً هیچ ربطی به هم ندارد. مثل اینکه شما بخواهید «سطح» را با «حجم» مقایسه کنید. اصلاً مقایسه‌پذیر نیست. شما نمی‌توانید بگویید این سطح بزرگ‌تر از حجم است، یا حجم بزرگ‌تر از سطح.

۱-۲- التقاط؛ نتیجه اضافه کردن بُعد «غیب» به علوم دو بُعدی

[۵+] نکته‌ی بعدی این است که نمی‌توانید یک بُعد به دو بُعدی اضافه بکنید تا بشود سه بُعدی! مثلاً بگویید: "این هم بُعد غیب آن، علوم زمینی به اضافه پارامتر غیبی!" چون که هیچ موقع از اضافه کردن یک بُعد به دو بُعد، سه بُعد درست نمی‌شود. چرا؟ چون هیچ موقع شما نمی‌توانید از «سطح»، «حجم» درست کنید. بی‌نهایت «سطح» هم به شما «حجم» نمی‌دهد. این تعریف اشتباه هندسی را در فلسفه مفصلاً بحث می‌کنند که این اشتباه است که مثلاً «از بی‌نهایت نقطه خط درست می‌شود». نه! بی‌نهایت بی‌بُعد، بُعد نمی‌دهد. از آن سه بُعدی هم نمی‌توانید درست کنید که مثلاً بگویید: "من منطلق اقتصاد دنیا را می‌گذارم، یک بُعد غیب را هم می‌گذارم که آن هم معلوم نیست چیست، در نتیجه می‌شود اقتصاد اسلامی!" سه بُعد، صرفاً انتزاع از یک شکل حجمی است. آن شکل حجمی باید دیده بشود. بعد به نظرم می‌رسد که چکار باید بکنیم؟ می‌گوییم این دو بُعد را از این طرف می‌گیریم و یک بُعد غیبی هم سرش می‌گذاریم (تازه این حرف را

کسانی می‌زنند که مسلمان هستند) این شد منطق دینی و اقتصاد دینی! شد روانشناسی و جامعه‌شناسی اسلامی! به نظرمان می‌رسد که این کار را باید بکنیم و آن می‌شود **التقاط**.

[۷+] برای همین است که همیشه گیر افتادیم که بالاخره حرف امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} را باید گوش بکنیم یا حرف علم را؟ (علم هم یعنی علم‌های دو بُعدی). وقتی می‌آییم این سمت می‌نشینیم، می‌بینیم این طرف برای خودش یکسری حرف و فرمول دارد. محاسبات عاقلانه‌ی دو بُعدی به شما می‌گوید: با آمریکا ننگ! چرا؟ چون که اقتصادی که شما داری یک دهم درصد اقتصاد دنیاست. اقتصاد آمریکا ۲۴/۴ درصد دنیاست. به لحاظ نظامی هم چین و روسیه برنامه‌ریزی کردند و می‌خواهند در سال ۲۰۵۰ برسند به آمریکا. ما به لحاظ نظامی در برابر آمریکا صفریم. این منطق عاقلانه به ما می‌گوید که تو درگیر نشو! با دم شیر بازی نکن! حُب وقتی می‌آیم این طرف یک چیز دیگر است، می‌آیم پای حرف امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} می‌نشینم، می‌بینم یک چیز دیگر است. نمی‌دانم این‌ها را باهم چه کار کنم. امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} می‌گوید: آقا برو بجنگ! «إن امر هذا الدین لم یکن نصره و لا خذلانه بکثره و لا قله»؛ اصلاً کار دین با عدد نیست. این‌ها را بریز دور! برو بجنگ! حالا من نمی‌دانم این عاقلانه است، یا آن؟ چکار باید بکنیم؟ ما چه جوری باید تصمیم بگیریم؟ دانشگاه‌هایمان که همه‌اش دارد علم دو بُعدی تولید می‌کند. لذا وقتی می‌خواهیم مشورت بکنیم باید با همین فرهیختگان الیت و نخبه‌ی خودمان مشورت کنیم دیگر! خوب این چه چیز خوانده؟ همان‌ها را خوانده دیگر!

[۹+] فکر می‌کنید یک موقعی دین توسط چه کسانی تحریف شد؟ فکر می‌کنید این خلیفه‌ی دوم کجا درس خوانده بود؟ آمریکا! در مدارس یا ماسکه‌ی یهودی‌ها که در حقیقت غرب آن روز بوده! و این تحصیلکرده‌ی آن نظام است و البته در این فضای دینی است. در فضای پیغمبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله} است! ولی البته آن طرف را به شدت قبول دارد و منطق آن را هم! حتی علوم و داستان‌های آن طرف را می‌گوید. تحصیلکرده‌ی نظام یهودی است، نظامی که در هبوط به دست آمده. اصلاً قرآن برای همین دارد داستان بنی‌اسرائیل را می‌گوید. این می‌شود تعارض!

[۱۰+] بالاخره ما این وسط تصمیمان را نمی‌گیریم که چه کار بکنیم؟! که آیا حرف امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} و خدا را بپذیریم، یا حرف علوم هبوط کرده‌ی دو بُعدی را؟! اینجا همان نقاط اصلی درگیری است. و اصلاً نقاط اصلی دین است. و گرنه اینکه ورزش کنید و همین جوری زندگی کنید که اصلاً احتیاج به دین ندارد! حالا یکسری seremony و مراسم وجود دارد که همه جای دنیا دارند، ما هم داریم، خیلی هم خوب است. منتها اصل دین این مراسم نیست. مراسم دین صرفاً برای هویت بخشی است. و برای اینکه هویت جمعی‌اش را درست بکند.^۱ محتوای و مغز دین همان نکته ایست که عرض شد.

۱-۳- غیرقابل حساب و کتاب بودن حساب و کتاب خدا

۱. [۱۱+] حالا در بحث تغییر قبله عرض می‌کنم که خود وجود مراسم باعث یک جور هویت‌بخشی می‌شود. اصلاً اینکه قبله را عوض می‌کنند، به جهت هویت‌بخشی آن است. اگر شیعه را جوری تعریف می‌کنند که هم اتحادش با همه مسلمان‌ها برقرار بشود و هم با وجود مراسم خودشان یک مقداری ممتاز بشوند و شناخته بشوند؛ چون خیلی وقت‌ها مناسک، افراد را از همدیگر جدا می‌کند و هویت‌بخشی می‌کند. همین که شما وقتی نماز می‌خوانید دستتان را پایین می‌اندازید؛ یعنی اینکه شما متعلق به یک گروهی هستید. اگر یک عده شیعه بلند می‌شوند و می‌روند اربعین، به خاطر تولید مناسک است. اگر گفته‌اند انگشتر بیندازید، به خاطر این است که هویت‌بخشی بکنند. که آقا! انگشتر به دست کنید تا هویتتان معلوم بشود. بلاتشبییه مثل سال ۸۸ که عده‌ای دستبند سبز می‌بستند، از همین جنس کار است. که با وجود مناسک، هویت‌بخشی بکنند. این ماجرای مراسم است.

[۱۳+] من این روایت مهم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خدمتتان عرض کنم، می فرمایند: **إِنِّي لِأَعْلَمُ آيَةَ لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفْتَهُمْ...** من یک آیه ای را می شناسم که اگر مردم این آیه را می گرفتند برایشان بس بود. بعد از ذکر آیه دارد: ...**فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَيُعِيدُهَا**؛^۲ مدام این آیه را حضرت می خواندند. یعنی این را کرده بودند شبیه ذکر؛ و آن، آیات معروف سوره طلاق است. البته **مَحَطَّ آيَةَ خَانُوادِغِي** است و برای وقتی است که کسی طلاق درست و حسابی بدهد و زنش را با معروف نگه دارد و این کار را با تقوا انجام بدهد، خدا او را در بن بست نگه نمی دارد. موضع آیه این است ولی آیه عمومی تر از این حرف هاست. شما کاری که می خواهی انجام بدهی اعم از طلاق یا عدم طلاق، این کار را با معروف و با تقوا انجام بده! اگر کسی این گونه رفتار کند در بن بست نمی ماند. آیه این است: (طلاق: ۲) **...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**؛ (طلاق: ۳) **وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...** و خدا به او رزق می دهد بی گمان، بی حساب، بدون محاسبه، خارج از برنامه ریزی! خیلی چیز عجیبی است. می دانید معنی این یعنی چه؟! معنی اش این است که اگر شما برابر برنامه ریزی ها به نتیجه رسیدی، حرکت شما از تقوا خالی بوده است! (چون p آنگاه q برابر است با نقیض q آنگاه نقیض p)؛ اگر شما با تقوا باشید، رزق **«مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»** دارید و اگر رزق **«مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»** ندارید، پس تقوا ندارید؛ یعنی شما احتساب ها و محاسبات را باید بکنید و این **«يَحْتَسِبُ»** است، ولی رزق شما **«مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»** است. شما باید حساب و کتاب داشته باشید، ولی کارهای خدا حساب و کتاب شما را ندارد. تازه چه کسی حساب بکند؟! **«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»**؛ متقی حساب بکند. برای همین است که گفته اند اگر می خواهی مشورت بکنی، می دانی مشاورت باید چه کسی باشد؟! باید (انبیاء: ۴۹) **الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...** خدا ترس باید باشد. روی پارامترهای خدا باید متواضع باشد.^۳ تازه اگر مشاورت این ها باشد و حساب بکنی، باید رزقت **«مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»** باشد. این ها همان چیزهایی است که می بینید تو کت ما نمی رود! که **«مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»** دیگر چه صیغه ای است؟! در صورتی که اصلاً خاصیت حرکت های متقیانه این است که به شما از جاهای بی گمان روزی برسد. خدا، خداست و دستش باز است: (طلاق: ۳) **...وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...** کسی که توکل بکند، خدا برایش بس است. توکل بکند؛ یعنی وکیل بگیرد؛ مثل کسانی که نمی توانند از خودشان دفاع کنند، به کسی می گویند شما وکیل تام الاختیار بلا عزل، برو حق و حقوق ما را بگیر! **«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»** چرا؟! **«إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ...** خدا روی کار خودش سوار است. **...فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا**؛ چون خدا قرار داده اندازه ی هر چیز چه باشد. هر چیزی اندازه ای دارد و اندازه ی آن دست خداست. می تواند به زمین با همه سفتی اش بگوید: ای زمین! شل شو مثل آب و قارون را با تمام ثروتش فروبر! (قصص: ۸۱) **فَحَسَبْنَا بِهِ وِبْدَارِهِ الْأَرْضَ...** یا به آب بگوید: سفت باش! این همان معرفت توحیدی است که این را در بحث شفاعت عرض می کنیم.

۲. مکارم الاخلاق چاپ بیروت صفحه ۴۵۵ - ۴۷۱ باب ۱۲ فصل ۵

۳. در روایت دارد: مشاور، شجاع باید باشد که اگر ترسو باشد تو را می ترساند. مرتب تو را از آمریکا، از نبرد، از ازدواج، از فقر می ترساند و داریم که (بقره: ۲۶۸) **الْشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ...** شیطان وعده ی فقر می دهد. مشاور شما نباید بخیل باشد که اگر بخیل باشد، تو را می ترساند که **«أَقَالُ بِالْآخِرَةِ آخِرَ مَا خَدَّعْتَهُمْ»**؟ انفاق دیگر چیست؟! انفاق که برای تو نیست! تو که زن و بچه داری! **«[۴۰+]»** وقتی هم داریم مشورت بکنید با چنین آدم هایی، پس اصل مشورت وجود دارد، منتها با چه جور آدم هایی؟! اگر با غیر یک جور آدم هایی باشد، مشورت نتیجه ی عکس می دهد. یعنی این مشورت را خدا تضمین نمی کند.

می‌خواهم بگویم این آیه را باید تبدیل به **ذکر** کرد که طرف مدام بگوید: (طلاق: ۳) ...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا؛ (طلاق: ۳) **وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا؛** خدا روی کار سوار است. اتفاق‌ها، شانسی نیست. خدا دارد طراحی می‌کند. تو دلت می‌خواهد طراحی‌ات این باشد که بخوری به کاروان تجاری قریش، خدا می‌گوید: نه! (انفال: ۷) ...وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهَ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ... من خدا می‌خواهم شما بخورید به کاروان غیر تجاری، نبرد کنید. من می‌خواهم **اسلام** جلو برود. شما دوست داشتید به کاروان بی‌تیغ بخورید و من دوست داشتم به کاروان باتیغ بخورید. چرا؟ طراحی شما این است که بروید اموال خودتان را تقاص بکنید ولی من می‌خواهم اسلام را جلو ببرم.

۱-۳-۲ - استفاده از تعبیر شانس، به دلیل عدم باور به غیب

[۲۲-] همه چیز تحت اراده خداست؛ لذا تعبیری که برخاسته از شانس است و تولیدهای شانسی است، [در فضای دو بُعدی است، چراکه] منطقی‌های دو بُعدی جز این نمی‌تواند بگوید که «این تگه را ما نمی‌فهمیم! این تکه‌اش شانس است! از قضا این جور شد!» کما اینکه ما معمولاً همین را می‌گوییم. طرف می‌خواهد داستان حضرت یوسف علیه‌السلام را تعریف بکند، همین جوری تعریف می‌کند که: «برادران یوسف به یوسف حسد کردند، می‌خواستند بکشندش، از قضا یک برادری این وسط نگذاشت و گفت بیندازیدش در این چاه! از قضا این‌ها پذیرفتند. از قضا یک کاروان داشت از آنجا رد می‌شد، با اینکه می‌دانستند این چاه آب ندارد، یکهو گفتند: برویم شاید چاه آب داشت! و یوسف را بالا کشیدند. از قضا عزیز مصر بچه نداشت. از قضا همان موقع آمده بودند برده بخردند، از قضا همان موقع این‌ها به هم رسیدند! او را خریدند و بعد از قضا یوسف علیه‌السلام به زندان افتاد. از قضا هم بندی یادش رفت سفارش یوسف علیه‌السلام را بکند. از قضا پادشاه یک خوابی دید، این هم بندی یکهو یادش افتاد تا اینکه یوسف علیه‌السلام شد عزیز مصر...». در حالی که قرآن وقتی داستان تعریف می‌کند می‌فرماید: (یوسف: ۲۱) ...وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ... ما اصلاً نقشه‌مان همین بود. نقشه کشیده بودیم که یوسف از توی همه این‌ها رد شود. شما تصویر داستان را ببر عقب‌تر تا عظمت نقاشی من را ببینی. برای یوسف علیه‌السلام امتحان بود، برای برادران یوسف امتحان بود، برای یعقوب علیه‌السلام امتحان بود، برای زلیخا امتحان بود، برای مردم مصر امتحان بود. من می‌خواستم یوسف علیه‌السلام را از این طریق عزیز کنم. من روی کار سوار هستم.

[۲۴+] اتفاقاً هر که ... تر باشد، خدا از این ضرب شست‌ها بیشتر نشان می‌دهد. از یک فرعون‌ی که این همه بچه گشت، موسی علیه‌السلام به دست می‌آورد؛ خدا، موسی علیه‌السلام را داد خودت بزرگش بکنی! اصلاً می‌بینی ریشخند زده به کل تاریخ! این همه بچه گشتی که موسی را گیر بیاوری، ولی من موسی را می‌دهم خودت بزرگش بکنی! من خدا روی کار سوار هستم. کار دست من است؛ لذا تو باید خاشع روی پارامترهای من باشی و از آن طرف هم کمک‌ها و وعده‌های غیبی هست که اصلاً تو هم نمی‌توانی حساب بکنی؛ یعنی شما نمی‌توانی بگویی که اگر الان من این کار را بکنم، چند درصد از سپاه ملک به اضافه ۶۰ درصد سپاه رعب، به اضافه اینقدر باد و آن قدر چشم بندی خدا... اصلاً دست شما نیست! شما فقط باید تماشا کنی.

[۲۹+] اینجاست که من می‌خواهم این گزاره انتحاری را عرض بکنم و حاضر سر آن بحث بکنم که این علمی که شما در منطق دو بُعدی می‌خوانید به هیچ وجه من الوجوه به درد نظام‌سازی اسلامی نمی‌خورد! نظام اسلامی باید از علوم

خودش دریابد. این مثل این است که بخواهید با دو بُعدی‌ها، سه بُعدی تولید بکنید! یا به اضافه یک بُعد غیبی بکنید. اصلاً منطق آن مال هبوط است. در آن اصلاً مفاهیم برکت معنی ندارد. چون یک حالت قطع بین خدا و عالم وجود دارد که بحث مستقلی دارد.

۱-۳-۳ - توصیه به تقوا و ایمان به رزق بی حساب در پی آن

[۲۷-] شما در روند کلی زندگیتان و روند عمومی کاری که انجام می‌دهید، باید دنبال رزقِ «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» باشید، البته آن کاری که دست خداست این جور نیست که حتماً خدا یک گول چراغی است که شما با آن به همه خواسته‌هایتان می‌رسید! ممکن است خدا می‌خواهد شما را یوسفوار بزرگ بکند. چرا؟ چون می‌خواهد شما را رشد بدهد؛ شما این وسط تقوا را رعایت کن؛ مثلاً ما داریم که خدا همه را ابتلاء می‌کند و این سنت قاطع خداست (مؤمنون: ۳۰).
...وَأِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ؛ ما هر روز داریم امتحان می‌گیریم. ولی یکسری ابتلائات خاص و ویژه هم می‌کند و آدم‌ها یکی دو بار از این ابتلائات دارند. خدا حضرت ابراهیم^{علیه‌السلام} را حتماً روزانه دارد امتحان می‌کند، ولی فقط یک بار می‌گوید: سر بچه ات را بپُر! یک بار یک اتفاق خاص می‌افتد. یک بار یوسف^{علیه‌السلام} در امتحان زلیخا قرار می‌گیرد. در این جور امتحان‌ها گاهی اوقات خدا می‌خواهد طرف را بکشد پایین و بردش زندان! شما می‌گویید: چرا این جور شد؟ می‌گوید: (اعراف: ۱۲۸)
...وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ نه فقط عاقبت اخروی!

[۲۸+] البته این بحث، بحث درازدامنی است. بحثی نیست که با دو تا گزاره حل شود؛ مثلاً دعای شما مستجاب نمی‌شود، این چند حالت دارد؟ ده حالت دارد! این در روایت حضرت امیر^{علیه‌السلام} هست. ممکن است طرف خیلی دقیق نفهمد که به این دلیل دعایش مستجاب نمی‌شود؛ ممکن است خیر و صلاحش این است که مستجاب نشود، ولی در روند کلی باید ارزاقِ «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» بگیرد.

[۲۹+] باید رزمنده‌ها بفهمند که دست خدا پشت سر این‌هاست، حالا ممکن است در عملیات رمضان هم شکست بخورند. البته در چنین جاهایی مثل جنگ حنین گفته (توبه: ۲۵) ...إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ... عُجِبَ شَمَا رَا كَرَفَت وَا مَن هَم فَتِيلَه رَا كَشِيدَم پائین تا فکر نکنی که: «ما که هیچی نبودیم بدر بپا کردیم، حالا که بعد از فتح مکه است و ما می‌زنیم له‌شان می‌کنیم!» باز به جای اینکه روی من حساب بکنی، روی عدد خودت حساب کردی. من که گفتم با عدد کار نمی‌کنم! چرا داری روی عددت کار می‌کنی؟! تو وظیفه‌ات این است که قوای درونی خودت را زنده کنی و برداری بیاوری و تجهیزات نظامی‌ات را هم برداری بیاوری. (انفال: ۶۰) وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ... دیگر به بقیه‌اش چه کار داری؟! تو اینقدری که زورت هست، زورت را بردار بیاور! بقیه‌اش به تو چه ربطی دارد؟! برای همین در بحث‌های رزق (حالا هی بحث تو بحث می‌شود و باید آیات و روایات آن در بیاید) اجمال در طلب رزق داریم. شما کرکره مغازه را بکش بالا! جنس خودت را عرضه کن! با تقوا هم عرضه کن! خدا می‌گوید: تو این کار را بکن و بعد هم ظهر برو نمازت را بخوان؛ برای همین داریم که اجمال در طلب رزق داشته باشید! نمی‌گوید: طلب نکنید! بعد هم می‌گوید: (نساء: ۳۲) ...وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ... برو تکه‌های فضلش را بگیر. در فضلش یک چیزهایی هست که در قسمت‌های این مدلی نیست؛ رزق را

۴. بسیاری از این منطقی‌هایی که ما می‌خوانیم اصلاً از سر بی‌تقوایی است؛ مثل تهییج شهوت که در تبلیغات، خودش یک اصل است که شما یک کاری بکنی که شهوت خوردن، شهوت جنسی و شهوات دیگر آدم‌ها را تحریک بکنی! خوب! این ذاتاً نجس است و با کار ما جور در نمی‌آید.

فقط از در دکان و مغازه نگیر! ممکن است شما یک شیرین کاری بکنی برای خدا، خدا یک چیزی به تو بدهد، فوق تصور! از فضل خدا بگیر! ولی ما چشممان افتاده روی همین چیزهای مادی زمینی دُوْبعَدی. هرچه ضرب و جمع می‌کنیم، می‌بینیم نه انفاق جایی دارد. انفاق چه معنی دارد وقتی خودم لازم دارم؟! اصلاً (حشر: ۹) ... **وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ**...^۵ چه معنی دارد؟ معنی ندارد وقتی آدم خودش در نهایت احتیاج است به کسی کمک بدهد!

۴-۱- منطق دین، غیرموجه برای نگاه دُوْبعَدی

[۳۳-] این اساساً تولید یک منطق دیگری است. من توقع ندارم مطلب الان هضم بشود. شما باید خرد خرد در قرآن با همین نگاه باشید و بعد از مدتی احساس دوگانگی می‌کنید؛ لذا خواهیم از رفقای حزب‌اللهی این است که علوم دُوْبعَدی را «اسلام مالی» نکنید! این اصلاً از یک منطق دیگر درآمده و آن یک منطق دیگر لازم دارد. این گزاره را من بارها گفته‌ام که منطق علوم دین را موجه جلوه ندهید! منطق دین موجه نیست! (که آیات آن را جلسه قبل خوانده‌ام). منطق دین موجه نیست که کسی بخواهد این منطق را برای نظام‌های دُوْبعَدی موجه جلوه بدهد. بی‌تعارف! کار امیرالمؤمنین علیه‌السلام موجه نیست. به امام خمینی^۶ می‌گویند: "طرفیت جنگ هوایی ما این قدر بیشتر نیست!" امام^۷ می‌گویند: "باشد! بروید بجنگید!" و این حرف در منطق دُوْبعَدی، موجه نیست. آن را موجه جلوه ندهید! این روی منطق توکل است. روی پارامترهای خودش است. به موسی علیه‌السلام بغل رود نیل بگویند: "کله پا شدیم!" ، حضرت می‌گوید: (شعراء: ۶۲) **كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ**؛

[۳۵-] اینقدر گاهی منطق دین پیچیده می‌شود که وقتی نگاه بکنید می‌بینید خود مؤمنین یواش یواش کم می‌آورند! گاهی اوقات قرآن قایمکی می‌گوید: (یوسف: ۱۱۰) **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرَّسُولُ...** یعنی گاهی آنقدر خدا پا را روی خرخره می‌گذارد که حتی رسل مایوس می‌شوند. به خاطر چه؟ به خاطر اینکه کار دستش است. می‌خواهد **تخلیص** کند و آن توحید ناب را از او بیرون بیاورد. خدا می‌خواهد کارهای خودش را بکند. برای همین ما این جور روایات را داریم که اگر خدا بخواهد کار خیری را به دست بنده‌اش انجام بدهد، اول عقل را از او می‌گیرد، بعد طرف آن کار را انجام می‌دهد (چون اگر عقل تو کله‌اش باشد هرگز آن کار را انجام نمی‌دهد) و بعد عقلش را به او برمی‌گرداند. برای همین شما در ادعیه دارید: «اغننا بتدبیرک عن تدبیری»؛ خدایا با تدبیرت یک کاری کن من بی‌نیاز بشوم از تدبیرهای خودم. یک جوری خودت بگیر قضیه را ببر جلو! هر چه طرح خوب است، خودت به قلب ما بینداز! و این اصل اساسی دین است که همان **توحید** است.

۵-۱- توحید؛ ریشه‌ی ایمان به غیب

[۳۷-] ما فکر کردیم توحید یک چیز فانتزی در دین است. می‌گویند: توحید یعنی اینکه خدا یکی است. آیا شما قبول دارید؟ می‌گویید: بله! خوب! این توحید را همه قبول دارند. مسیحی‌ها با ورژن جدیدی که زده‌اند روی «آب و این و روح القدس» توحید را قبول دارند. بودایی‌ها قبول دارند. هندوها قبول دارند. در سفری که به هند و تایلند داشتیم، دنبال این

۵. و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد.

۶. این چنین نیست، بی‌تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا هدایت خواهد کرد.

بودم ببینم آیا این‌ها توحید را قبول دارند؟ بعضی فکر می‌کنند توحید یک چیز فانتزی است که همه هم قبول دارند. ولی اتفاقاً مشکل ما همین است که توحید را قبول نداریم؛ یعنی به توحید ایمان نداریم. ایمان به توحید تمام تبعاتش می‌شود همین حرف‌ها. یعنی ایمان به خدا، ایمان به ربوبیت خدا، ایمان به تشریح خدا، ایمان به خالقیت و رازقیت خدا و اینکه کار دست خداست؛ یعنی خدا و دیگر هیچ! فقط خدا!

۲- مقدماتی در بحث شفاعت

[۳۸+] در بحثی که در آیات سوره مبارکه بقره داشتیم، در آیه ۱۲۳ این سوره، بحث شفاعت مطرح می‌شود. این آیه وسیله‌ای شده دست کسانی که شفاعت را قبول ندارند. بعضی می‌گویند شفاعت داریم و بعضی می‌گویند نداریم. اینکه ما آیا شفاعت داریم یا نداریم؟! البته که داریم، منتها درباره اینکه شفاعت کلاً به درد نمی‌خورد، بگذارید یک نکته مبنایی عرض بکنم تا خیلی از بحث‌ها با آن، حل بشود.

۱-۲- مقدمه اول: عقل منور، نتیجه قلب خداجو

[۴۰+] یک نکته‌ای ما در آیات و روایاتمان داریم که به آن می‌گویند: «عقل منور». چرا گاهی در روایات ما عقل اینقدر کوبیده شده است؟! و چرا گاهی در روایات ما اینقدر رتبه‌ی عقل بالا آمده است!؟

[۴۲-] امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌گوید: ما یک عقل‌هایی داریم که امیر نیست، خودش اسیر است. «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»؛ یک عقل‌هایی ما داریم که فکر می‌کند که امیر است، ولی واقعیتش این است که اسیر است. چه کسی او را به اسارت گرفته؟ هوای نفس دارد به عقل دستور می‌دهد که تو چه چیز را فرموله کن. در بحث خطوات شیطان قرآن می‌گوید: حواستان به خطوات و گام‌های شیطان باشد. بعد می‌فرماید: گام‌های شیطان چیست؟ (بقره: ۱۶۹) ...إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ... و از همه مهم تر... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ قدم اول: کار زشت کوچولو، قدم دوم: کار زشت بزرگ و قدم سوم: تئوری‌سازی. یعنی بگویی عالم این مدلی است!

[۴۳+] باز امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: شیطان برای بعضی می‌آید در قلبشان تریبون را به دست می‌گیرد و جوجه کشی راه می‌اندازد «دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»؛^۷ می‌آید جوجه‌ها را در قلب می‌گذارد بعد، از هوای نفسش تبدیلیش می‌کند به تئوری؛ یعنی طرف حرف دارد می‌زند، ولی تریبون دست شیطان است و اینجا شیطان دارد حرف می‌زند و هوای نفس اینجا دارد فکر می‌کند. هوای نفس به عقل می‌گوید که تو چه جور فکر کن. شما این ادبیات را در قرآن نگاه نکنید. فراوان از این جور ادبیات‌ها دارد که «شما باید از فضای ظلمات به فضای نور بروید». یک عده هستند که (انعام: ۱۲۲) ...وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ... این‌ها روی نور مَشِي در زمین می‌کنند. مَشِي در زمین آری! ولی در فضای ظلمت، نه! مَشِي در زمین در فضای نور. تو زمینی فکر بکن، ولی در فضای نور! نور باش و حرف زمینی بزن! و این اشکالی ندارد، نه اینکه در ظلمات حرکت بکن و حرف زمینی بزن! چون این حرف زمینی، حرف زمینی ظلمانی است که داری می‌زنی! لذا اسمش عقل است، اما واقعیتش هوای نفس است.

۷. خطبه ۷ نهج البلاغه

[۴۵+] نکته این است که ما تابع عقل منوریم وگرنه الان در دنیا پای هر کثافت کاری را یک پروفیسور امضاء کرده! ^۸ [۴۷-] آن عقلی که قرآن می گوید و هی می گوید عقل آن است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أُكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ»؛^۹ عقل منور است. در روایت ما دارد که قلب جلو می رود و تمام قوا را پشت سر خودش می کشد حتی دماغ؛ یعنی حتی مغز را به دنبال خودش می کشد. اگر قلب خدا را بطلبد، از توی عقل تئوری های نورانی درمی آید. در غیر این صورت تئوری های ظلمانی از عقل درمی آید.

۲-۲- مقدمه دو: ساده بودن نظام سازی اسلامی

[۴۷+] ما کی می گوییم نظام سازی؟! ما می گوییم: این نظام سازی نه! وجه اثباتی آن هم همین است که مگر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله چه جوری اینها داشتند زندگی می کردند؟ مگر زمان جنگ چه جوری بود؟! ما غافلیم از اینکه یک خدایی هست با یک پارامترهایی. اصلاً چرا اینقدر خدا ذکر این را می کند و پشت پرده هایش را دارد به شما ابراز می کند؟ و بعد هم می گوید: (ال عمران: ۱۱۳) ... **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ**؛ از این داستان عبور کن! اینها قصه نیست وگرنه واقعاً داستان بدر و أحد ارزش ندارد. چه ارزشی دارد خواندن آن؟ شبیه داستان لیلی و مجنون است؛ در صورتی ارزش دارد که بتوانی از داستان عبور کنی و به پارامترهای داستان برسی.

[۴۹-] ممکن است نظام شما یک نظام بسیار ساده بشود. اصلاً ممکن است خیلی قانون گذاری نداشته باشید. آیا شما می گوید ما خیلی از فضای نظام سازی عقب هستیم؟ آری! به خاطر اینکه کما کان حتی متدینین ما دارند در همان پازل بازی می کنند! یعنی حتی می روند قانون می نویسند در مجلس برای امر به معروف و نهی از منکر!^{۱۱} [۵۱-] من این حرف را فی الجمله قبول دارم که ما دوریم از فضای نظام سازی و اسلام داشت براساس نظام هایی که خیلی روانتر است براساس اخوت ها، براساس رفاقت ها جلو می رفت.^{۱۱} [۵۳-] من قبول دارم که هنوز نرفتی روی نظام سازی فرم جنگ که جنگ

۸. من این را دانسته دارم به شما می گویم. در حدی که ما در فرانسه، مسجد هم جنس بازها داریم! آدم قاطی نمی کند که این یعنی چه؟! ببینید این هم جنس بازی چقدر تئوری دارد! بروید مقالاتش را نگاه کنید. چیزی که قرآن راجع به آن اینطور می فرماید: (اعراف: ۸۰) ... **مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ**؛ احدی قبل از شما قوم لوط، این کار را نکرده بود؛ یک گناه بی سابقه کردید که اصلاً در دنیا چنین گناهی نبوده! ولی همین گناه الان در پارک دانشجو، کنار تالار وحدت پاتوق آن هاست! امروز مسجد وجود دارد برای هم جنس بازها در فرانسه و جاهای دیگر!

۹. اصول کافی / ترجمه مصطفوی؛ ج ۱، ص ۱۱

۱۰. خود همان کسی که این قانون را گذاشته که اگر من اسمش را بگویم همه تان به او سجده می کنید، می گفت: ما اشتباه کردیم! چون وقتی قانون تولید کردیم، عناوین مجرمانه را بالا بردیم. تا حالا ملت داشتند همین جوری امر به معروف و نهی از منکر می کردند، آمدند گفتند: "آقای که دارد امر به معروف و نهی از منکر می کند، باید درست امر به معروف و نهی از منکر بکند!" یعنی یک عنوان مجرمانه اضافه شد! یعنی اگر درست امر به معروف نکند یقه اش را می گیرند! یا گفتند: "آقای که امر به معروف و نهی از منکر می شنود، باید برخورد متین بکند"، لذا بر حجم دعوای اضافه شد؛ چون این می گفت: ایشان درست نهی از منکر نکرد و این می شد مجرم. بعد طرف مقابل می گفت: نخیر! من درست نهی از منکر کردم، ولی او برخورد خوبی انجام نداد! او می شد مجرم! در صورتی که شاید اصلاً منطبق دین قانون زدایی باشد. اینقدر تولید قانون نباشد! کما اینکه دنیا هم به این رسیده، مجلس خودمان هم به این رسیده و دارد مرتب قانون زدایی می کند. دیدند قوانین یک عالمه وجوه تراحم دارد باهم، باید بنشینیم قانونها را برداریم. چرا اینقدر قانون؟! چه کسی گفته اینقدر قانون خوب است؟ ما یک بتی درست کردیم به نام قانون که حتماً ما باید صد بغل قانون داشته باشیم.

۱۱. و اتفاقاً من این بحث را در سوره بقره عرض کردم (تا شما با این ادبیات از روی خود آیات آشنا بشوید) که وقتی داشتند این قوم بنی اسرائیل می رفتند، اگر به حرف حضرت موسی علیه السلام گوش می کردند و می رفتند ارض مقدس را می گرفتند، بالاخره آیا اداره می کردند، یا اداره نمی کردند؟ بله اداره می کردند، ولی نکردند و رفتند گرفتار تیه چهل ساله شدند. کارهای تشکیلاتی کردند. کارهای تشکیلاتی یاد گرفتند. دارای یک عالمه قانون شدند، ولی باز وقتی آمدند داخل ارض مقدس، گند زدند! لذا آن کاری که در «آن» و لحظه هستند باید همان را بکنند. آن موقعی که باید جنگ می کردند، باید جنگ می کردند [۵۲+]

چه جوری بود؟! ما جنگ را با محاسبات دیگری جلو رفتیم.^{۱۲} پس ما نظام‌سازی می‌کنیم، منتها ممکن است مدل نظام سازی ما خیلی ساده باشد. خیلی بسیط باشد، ولی نظام است. نظام هرچقدر پیچیده‌تر بشود، به معنی قوی‌تر بودنش که نیست.

[۵۵-] من این مثال را بارها عرض کرده‌ام، یک بار دیگر عرض می‌کنم: شما می‌نشینید توی ماشین دنده اتوماتیک که بچه‌بازی است؛ مثل شهربازی است. می‌گذاری توی دنده بعد گاز می‌دهی و ترمز می‌گیری! اما اگر کاپوت آن را بالا بزنی می‌بینی پیچیده است، ولی رانندگی آن پیچیده نیست. درست است که عالم خیلی پیچیده است، آدم هم خیلی پیچیده است، ولی معلوم نیست زندگی آدم در این عالم خیلی باید پیچیده باشد! شاید فرمول‌هایش خیلی ساده باشد! اتفاقاً این نشان از حکمت سازنده است که سازنده مدل^{۱۳} user friend بسازد. ممکن است عالم را خدا با همه پیچیدگی‌ها آن را user friend کرده باشد. می‌گوید: [فقط] همین مسیر تقوا را که من با یکسری گزاره‌ها گفتم [پیش ببرید]. وگرنه ته این بحث‌های الگوسازی نظام اسلامی هیچ چیز در نمی‌آید. اصلاً اشکالات مبنایی و محتوایی از این جنس دارد. مثلاً می‌گویند: کارگروه معنویت! این یعنی چه؟! این مثل سکولاریسم است [که نهادهای مختلف دارد]: معنویت، علم وووو

۲-۱- توجه به منطق و حیانی در بحث نظام‌سازی اسلامی

[۵۷-] شما با همین زاویه آیات را بخوانید تا معلوم شود که دین قرار است بزند زیر میز! قرار است یک چیزی بگوید که اگر خودش نگوید، اصلاً نمی‌شود آن را کشف کرد. و همین را هم گفته، به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته: (نساء: ۱۱۳) ... وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ... و به بقیه هم گفته (بقره: ۲۳۹) ... عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ؛ یک چیزهایی یاد دادیم که اگر ما نمی‌گفتیم، عمراً بفهمید! جالب است که همین پیغمبر خدا را می‌گوید برای جاهل‌ها آمده: (جمعه: ۲) ... وَيُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ آن‌ها در ضلال مبین بودند، بعد می‌فرماید: (جمعه: ۳) وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ... یکسری آدم جاهل دیگری هستند که خواهند آمد. هنوز نیامدند و این برای آن‌ها هم هست؛ اسمشان دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فلان است! یکسری جهال زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند و یکسری جهال دیگری هم هستند که قرار است بیایند و از آموزه‌های پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استفاده نکنند. این «جهال دیگر» من و تو هستیم عزیز من! مگر اینکه بگویید دین برای ما نیست! نیاز ما به وحی یک نیاز واقعی است، نه نیاز فانتزی! در غیر این صورت ما جاهلیم. اگر در قرآن نگاه کنید، جهال در مقابل اهل کتاب آمده است. اهل کتاب که به معنای اهل مطالعه و اهل جزوه نیست. «اهل کتاب» یعنی اهل وحی. یک عده اصلاً اهل وحی‌اند. یک عده هم کفارند. یا اهل وحی هستی و داری با منطق و حیانی فکر می‌کنی و حرکت می‌کنی، یا نمی‌کنی؛ که در آن صورت جاهلی، کافری! ادبیات قرآن را ببینید تا برای ماها معلوم بشود!

آقای قالیباف یک موقعی به من می‌گفت: ما رفتیم جنگ در حالی که من فکر می‌کردم تانک وسیله‌ای است که توی آن قایم می‌شوند و لوله‌ی آن هم دوربین است که از آن نگاه می‌کنند! این جور آدم‌ها رفتند جنگ! چه جوری دست هدایت و حمایت خدا یکهو پشت این‌ها افتاد و این‌ها یک جور دیگری جلو رفتند و اصلاً فضا عوض شد! چه جوری شد که دوره ۵ ساله توپخانه شد ۲ ماهه؟! شد یک هفته‌ای؟! چه جوری این آدم‌ها درآمدند؟!

۱۲. نمی‌خواهم عرض بکنم که در یک جای خصوصی خود حضرت آقا گفتند: فلانی بعد از جنگ پا داد به کسانی که با یک منطق دیگری فکر می‌کنند! لذا منطق جنگ و نظامی را که با آن جنگ را اداره می‌کردیم، بوسیدیم و گذاشتیم کنار! گفتیم: حالا چه کار می‌خواهیم بکنیم؟! یعنی دقیقاً از رود نیل رد شدیم، بعد به موسی علیه‌السلام گفتیم: (اعراف: ۱۳۸) ... أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ...؛ یک بتی بگذار ما بپرستیم!

۱۳. آسان کاربرد

[۵۹+] اتفاقاً این نقطه زیبایی است که داریم روی آن تأکید می‌کنیم. اینجا اگر کسی دست به مهره بشود نمی‌فهمد! به خاطر همین، این‌ها از آن بازی‌های خطرناکی است که دشمن نمی‌فهمد! آیاتش را خواندم که اینجاست که دشمن اصلاً نمی‌تواند شما را تحلیل کند! اصلاً شما غیر قابل تحلیل می‌شوی. چرا؟ به خاطر اینکه اصلاً در ابعاد او نمی‌گنجی! هرچه دست به مهره بشوی او یک چیز دیگر می‌فهمد! حتی آیات قرآن نشان می‌دهد که ما **بَأْسَاءٍ وَ ضَرَّاءٍ** می‌آوریم، ولی وقتی طرف نمی‌فهمد، در آیات مکر می‌کند. یعنی چون نمی‌فهمد که این چه شد، مجبور است بگوید شانس از این اتفاقات هم می‌افتد! (یونس: ۲۱) ... **إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا...**^{۱۴} چاره‌جویی می‌کند. این آیات الهی است که دارد می‌آید، ولی چون نمی‌تواند بفهمد، چاره‌جویی می‌کند. خود ما هم ممکن است این کار را بکنیم که مثلاً بگوییم یک سال‌های ترسالی است و یک سال‌هایی. وقتی که می‌گویی: "نماز باران بخوانید"، می‌گوید: "نماز باران دیگر چه صیغه‌ای است؟! یا اگر بگویند: "اگر این کار را بکنید زلزله و سیل می‌آید"، اصلاً این چیزها را قبول نمی‌کنیم! اگر هم قبول بکنیم به صورت فانتری قبول می‌کنیم. در فضای علمی، این چیزها را قبول نداریم و می‌گوییم این حرف‌ها چیست؟!

۲-۳- نقد آیات به «وَلَدٌ مَّوْنٌ دَاخِتَنَ خَدَا» در بحث شفاعت

[۶۴-] می‌خواهم بحث شفاعت را بگویم که این در فضای سوره بقره برای ما معنا دارد. [۶۱+] این بحث ریشه در یک بحث جدی توحیدی دارد که در دو آیه مقدمه‌ی آن را عرض بکنم تا بعد حل آن را خدمتتان بگویم.

قرآن یک بحث جدی باز می‌کند که اولش هم فهم نمی‌شود که چرا قرآن با این ادبیات این بحث را باز می‌کند! و آن داستان این است که آیا خدا بچه دارد یا ندارد؟! آیا این هم شد بحث؟! سوره توحید که قطب سور توحیدی ماست، دقیقاً همین است. اصلاً تمام محتوایش همین است که بگوید: (توحید: ۱) **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛** و نه «قل هو الله واحد». هیچ موقع قرآن درباره خدا نمی‌گوید «واحد». مگر اینکه بگوید: (رعد: ۱۶) **«الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ»؛** واحدی که با همه قهر است: با ۲، با ۳. اصلاً این «یک»، «دو» و «سه» و ... ندارد؛ پوشاننده است. (توحید: ۲) **اللَّهُ الصَّمَدُ؛** خدا توپر است؛ یعنی جا برای کسی نمی‌گذارد. بعد هم (توحید: ۳) **لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ؛** فرزند هم ندارد. ما به آن طرف بحث بیشتر حساس هستیم که دارد «لَمْ يَلِدْ»؛ زاییده نشده و می‌گوییم: خوب خیلی چیز بدی است که خدا زاییده شده باشد! و بزرگتری داشته باشد. در حالی که قرآن روی «فرزند داشتن خدا» حساس است. و اینکه خدا زاییده و نمی‌زاید. راجع به این بحث هم تا دلتان می‌خواهد واکنش‌های سنگین و بنیان‌برافکن نشان می‌دهد.

۲-۳-۱- انذار خدا برای کسانی که قائلند به فرزند دار بودن خدا

در آیه ۲ تا ۴ سوره کهف می‌خوانیم: (کهف: ۲) **فَيَّمَا لِيُنذِرَ بَأْساً شَدِيداً...** در کتابی که خدا بر بنده‌اش نازل کرده کژی نیست. بعد می‌خواهد بگوید به چه کسانی بشارت می‌دهد و به چه کسانی انذار می‌دهد. همیشه می‌گوید بشارت خدا برای مؤمنین است و انذارش برای کفار است. این ادبیات قرآنی است، ولی اینجا یک جور دیگر می‌گوید: ... **وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ**

۱۴. (یونس: ۲۱) **وَ إِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَّاءٍ مَّسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ؛** هر گاه پس از گزند کسی به مردم رسیده است رحمتی به آنها بچشانیم، بینی که در آیات ما بد اندیشی می‌کنند. بگو: مکر خدا سریع‌تر است رسولان ما نیز، بد اندیشیهایی شما را می‌نویسند.

الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ إِنَّ لَهُمْ أُجْرًا حَسَنًا؛ (کهف: ۳) مَا كَيْفِينَ فِيهِ أَبَدًا؛^{۱۵} حالا چه کسانی را می‌خواهد انذار بدهد؟ (کهف: ۴) وَيُنذِرِ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا؛ کلاً کسانی را می‌خواهد انذار بدهد که می‌گویند: خدا بچه دارد. آقا شما نظرتان این است که خدا بچه دارد؟ نه! پس این چه حساسیتی است؟! می‌دانید خدا می‌خواهد چه کسانی را انذار بدهد و بترساند؟ چک خودش را می‌دانی به چه کسانی می‌خواهد نشان بدهد؟ به آن‌هایی که می‌گویند خدا بچه دارد! ما فکر می‌کردیم خدا کفار و منافقین را می‌ترساند!

[۶۵+] آیه سوره نجم دارد که کسانی می‌گفتند: خدا بچه دارد و اصرار داشتند که بگویند بچه‌اش هم مؤنث است. آدم فکر می‌کند "یکسری دیوانه بودند که یکسری اعتقاداتی داشتند و الحمدلله ما چنین اعتقاداتی نداریم! به فضل خدا ما نه فکر می‌کنیم خدا بچه دارد و نه فکر می‌کنیم بچه‌اش مؤنث است و نه ملائکه را دختران خدا می‌دانیم." البته خدا را شکر که به برکت همین‌ها مقداری ذهن ما اصلاح شده. ولی وقتی ریشه‌اش را می‌کشیم می‌بینیم دقیقاً همه‌ی ما، هم قائلیم خدا بچه دارد و هم، قائلیم بچه‌های خدا مؤنث هستند! همان کفاری که خدا می‌گوید دقیقاً ما هستیم! و اگر می‌خواهیم کفار نباشیم باید بدانیم دقیقاً چه چیزهایی را باید نفی بکنیم.

۲-۳-۲ - اعتقاد به دختر داشتن خدا، نشأت گرفته از عدم ایمان به آخرت

[۶۷] این آیات سوره نجم را در فضای فکاهی بخوانید! (نجم: ۱۹) أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ؛ (نجم: ۲۰) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى؛ بت‌ها را می‌بینید؟ (نجم: ۲۱) أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى؛ شما پسر، من دختر؟ چون این‌ها می‌گفتند: این بت‌ها نماینده یکسری ملک هستند که آن ملائکه دختر هستند. (نجم: ۲۲) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى؛ این خیلی تقسیم نا عادلانه‌ای است. این را فکاهی نکنید به این صورت که «اهه! من موچم! چرا شما پسر و من دختر؟» این آیات را بچه‌بازی نکنید! آیه می‌گوید شما برای خودت پسر می‌پسندی و برای من دختر؟! این چه قسمتی است که می‌کنید؟ (نجم: ۲۳) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ... یکسری اسم بی مسمّا خودتان درست کردید. هیچ دلیلی هم بر آن نیست... إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ... شما دنبال هوای نفس هستید! ولی اینکه ما می‌گوییم ملائکه دختر هستند چه ربطی به هوای نفس دارد؟! ...وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى؛ (نجم: ۲۴) أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى؛ (نجم: ۲۵) فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى؛ (نجم: ۲۶) وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى؛^{۱۶} گره خوردگی این بحث با بحث شفاعت است. آدم تعجب می‌کند از اینکه (نجم: ۲۷) إِنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى؛ کسانی که ایمان به آخرت نداشته باشند، این‌ها ملائکه را دختر می‌نامند. می‌بینید چقدر سؤالات عجیب و غریب است؟ که ایمان به آخرت با اینکه ما اسم ملائکه را دختر بگذاریم؛ (مثلاً زهرا خانم) چه ربطی دارد؟! (نجم: ۲۸) وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ

۱۵ . و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می‌دهند، مؤده دهد که برای آنان پاداشی نیکوست. (۲)

که در آن پاداش جاودانه ماندگارند. (۳)

۱۶ . در حالی که مسلماً از سوی پروردگارش برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)

مگر برای انسان آنچه را [چون حاجت‌بخشی بتان و شفاعت آنان] آرزو می‌کند، فراهم است؟ (۲۴)

آخرت و دنیا فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست. (۲۵)

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد. (۲۶)

يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛^{۱۷} (نجم: ۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛
 اعراض کن از کسانی که اراده‌های دو بُعدی دارند. می‌خواهند توی زمین زندگی کنند. اراده‌ای نکرده، فقط اراده‌های
 زمینی کرده و مثل انسان کامل فکر نمی‌کند که خدا او را آسمانی کرده و خلیفه روی زمین قرار داده است. اصلاً انسان را
 حیوان متألّه^{۱۸} تعریف نمی‌کند. می‌گوید: انسان حیوانی است جوگیر! لذا (نجم: ۲۹) ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ... در منتهای علم
 رسیده به این! این الان مبلغ و منتهای علم اوست. ...إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى؛^{۱۹}

۳-۳-۳ - اعتقاد اکثر ما به «فرزند مؤنث داشتن خدا»!

[۷۱+] و آیات دیگری که جلسه بعد باید این آیات را ادامه داد و ریشه‌یابی اینکه چرا برای اینکه توحید خودمان را اثبات
 بکنیم، باید باور بکنیم که خدا بچه ندارد؟! و این به کجای ما و عالم باید بریخورد؟ چرا این فکر، اراده حیات دنیا [تلقی]
 می‌شود؟ مؤنث بودن بچه خدا چه گیری دارد؟ همه این‌ها را در یک پازل بزرگ بگذارید تا تکلیف بحث **شفاعت** و حتی
 جایگاه نظام‌سازی‌ها روشن بشود. بی برو برگرد، تردید نکنید هفته بعد در فرض حیات می‌فهمید که ما هم قائلیم خدا
 بچه دارد و بچه‌هایش هم مؤنث هستند! و اینکه اگر بگویی خدا بچه دارد که (نجم: ۲۹) ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ... باید فاتحه
 علم را بخوانی! و مبلغ علم همین می‌شود. ما اگر اراده دنیا بکنیم دیگر نمی‌توانیم اراده‌ی آخرت بکنیم. و اصلاً ربط دنیا و
 آخرت به هم می‌ریزد. این بحث را قرآن با این ادبیات بیان می‌کند. بماند تا جلسه بعد!

۳ - توصیه به سبک زندگی جهادی به یاد مرحوم امیر اژدری

[۷۳+] این آقای امیر اژدری ما، این جهادی بزرگوار به رحمت خدا رفت. من فقط یک روایت بخوانم و تأیید بکنیم این
 سبک زندگی جهادی را و این سبک زندگی را یاد بگیریم.

امام حسن مجتبی^{علیه‌السلام} در مسجد الحرام معتکف بودند. کسی می‌آید به حضرت می‌گوید: چک من دارد برگشت می
 خورد و طرف می‌خواهد مرا به زندان بیندازد «یهددنی بالحبس»، حضرت بلند می‌شوند. ابن عباس می‌گوید: گفتیم: یا بن
 رسول الله! شما الان در اعتکاف هستید. فرمودند: اگر کسی قدمی بردارد برای قضای حاجت مؤمن خدا به اندازه «تسعه
 آلاف سنه» ۹ هزار سال عبادت «صَائِمًا نَهَارَةً قَائِمًا لَيْلَةً»^{۲۰} که روز روزه‌دار و شب در تهجد باشد، برایش حساب می‌کنند.

[۷۵] راوی می‌گوید: در طواف واجب بودیم با امام صادق^{علیه‌السلام} «و یده بیدی» دست امام تو دستم بود. (خوش به
 حالش! ان شاء الله آدم حج برود این جوری!) بعد یک نفر پیش من آمد و من اشاره کردم بایست تا طواف من تمام شود.
 حضرت به حضرت پرسیدند چه شده؟ گفتیم: آمده و حاجتی دارد. فرمود: چرا نمی‌روی؟ گفتیم: دارم طواف می‌کنم.
 حضرت به من گفتند چه شده؟ گفتیم: کسی آمده، حاجتی دارد. حضرت گفتند: چرا نمی‌روی؟ گفتیم: طواف می‌کنم.
 فرمودند: طواف می‌کنی که طواف می‌کنی! گفتیم «اکنت فی المفروض»؛ آیا در طواف واجب؟ گفت: قطع کن برو به

۱۷. و آنان را به این کار هیچ آگاهی و معرفت نیست. [آنان] فقط از گمان پیروی می‌کنند، و بی‌تردید گمان [انسان را] برای دریافت حق هیچ سودی
 نمی‌دهد.

۱۸. آن که خدا را پرستش کند. عابد. زاهد.

۱۹. یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده داناتر است، و او به کسی که هدایت یافته آگاه‌تر است.

۲۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۵۶۴

حاجت مؤمن برس! بعداً بیا طوافت را انجام بده! و بعد گفتند: اگر کسی این کار را بکند خدا «رفع له الف الف درجه»؛ خدا هزار – هزار درجه از او بالا می‌برد. «محي عنه الف الف سيئه»؛ و هزار – هزار گناه از او برمی‌دارد. در قضای حاجات مؤمنین خدا هزار هزار به صحنه می‌آید. ممکن است از این طریق در این شیرین‌کاری‌ها کسی عارف بشود.

[۷۷] این امیر عزیز ما زندگیش این جوری بود. آخرین کاری که کرد، این دستگاه ماموگرافی که عزیزان پول ریختند، این را امیر اژدری داشت پیگیری می‌کرد. جانانه این را پیگیری کرد و در این بحران‌های ارزی به نتیجه رساند. چقدر این بچه به هیئت تخفیفات ارزی وزارت بهداشت مکرر رفت و آمد و جان کند تا این کار را انجام داد. ان‌شاءالله این دستگاه با نام خود امیر در روستاها خواهد چرخید.

[۷۸+] امام رضا^{علیه‌السلام} در سبک زندگی می‌فرماید: یک جوری زندگی کنید که از بغل زندگی شما مشکلات مردم حل شود. یعنی سبک زندگیتان حل مشکلات مردم باشد. خدا خیلی توفیقات می‌دهد اگر کسی به فکر مردم باشد و جدی جدی کارش را بگذارد روی کار مردم. ان‌شاءالله خدا توفیقات بچه‌های جهادی را افزون کند و امیر اژدری ما را با امام حسین^{علیه‌السلام} و امام رضا^{علیه‌السلام} محشور بکند و در اعلیٰ علیین جا دهد. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد!